

توی ماشین که نشستیم عصبی به سمت کیمیا چرخیدم و گفتم معلوم هست چه مرگته؟

پشت دربست میشینی تا درست سر بزنگاه این مزخرفات تحویلیم بدی؟
دندونت درد میکنه من که میدونم همه اینها بهانه است.

کیمیا تابی به موهایش که روی پیشونیش ریخته بود داد و گفت _خوبه که میدونی
انتظار که نداری وقتی میبینم دم به دقیقه با اون دختره رو تختی و صدای عشق و
حالتون کل خونه رو پر میکنه سکوت کنم و حرفی نزنم؟

انگار یادت رفته چی داری دست من که نمی خوام زنت ببینه؟

من خواستم الان فقط بهت یادآوری کنم بخوام دو صوته میتونم زنتو از این مثلث
عشقی حذف کنم اونم خیلی راحت میزاره و میره من میمونم و تو با یه بچه تو شکمم
بهتر از این چی می خوام باشه؟

اما الان فقط بخاطر توعه که سکوت کردم و حرفی نمیزنم تو هم دیگه شورش رو در
نیاراهورا من تحمل این چیزا رو ندارم صبر من خیلی کمه و تو اینو خوب میدونی .

کلافه چنگی به موهام زدم و گفتم

تو ول کن منو زنم نیستی نه؟

بابا بفهم نفهم من زنمو دوست دارم عاشق شم نمیخوام از دستش بدم من هیچ
حسی به تو ندارم چه طوری اینو به تو بفهمونم؟

کیمیا عینکه آفتابیش و روی چشمش گذاشت و گفت

_ الان بهتره که بریم یه دوری بزنییم و یه صبحانه دونفره بخوریم بعداً برمیگردیم
خونه و میگییم رفتیم دندانپزشکی دندونم خوب شد...

بامشت روی فرمان کوبیدمو سعی کردم خودمو کمی آروم کنم بازو شو سفت
نچسبیدم گفتم

ببین چی دارم بهت میگم داری کاری می کنی که جونتو بگیرم میدونی که من اگه
جونتو بگیرم هیچ احدی نمیتونه بفهمه که من این کارو کردم جوری سر به نیستت می
کنم که هیچکس نفهمه اصلاً آدمی به اسم کیمیا تو این دنیا زندگی می کرده یا نه ...
آروم خندید و گفت

_ توام این و خوب میدونی که تو هیچ صدمه ای به من نمیزنی من عشق اول توام
عشق اول هیچ وقت از دل آدم پاک نمیشه ...

نفسمو کلافه بیرون دادم و گفتم تو واقعا مریضی نمیفهمی چی میگی
نمیدونم باید باهات چیکار کنم فقط و فقط منتظرم این بچه رو به دنیا بیاری بعدهر
طوری که شده شرت و از سر زندگیم کم می کنم.

زن من بخاطر تو مریض شده افسرده شده اینقدر که فکر و خیال میکنه انقدر حضور
تو باعث آزار شه و من هیچ کاری نمیتونم بکنم اما این بدون صبرمنم فقط و فقط تا
موقعیه که بچه به دنیا بیاد و بس

بعدش دیگه هیچ چیزی نمیتونه جلودارم بشه حتی تهدیدهای تو...
بیخیال گفت

_ اهورا گوشم از این حرفای تو پره روشن می کنی بری یا برگردم خونه؟

ماشین خاموش کردم و گفتم پیاده شد دندونت که دیگه خوب شد برمیگردیم خونه اونو توی ماشین تنها گذاشتم و خودم به سمت خونه برگشتم

واقعا دیگه کم آورده بودم گیر افتاده بودم نمی دونستم باید چه کاری بکنم دلم میخواست سالهای سال کنار ایلین دراز بکشم و توی آرامش از حضورش لذت ببرم اما این تا وقتی که کیمیا توی خونمون بود ممکن نبود به خونه که برگشتم آهسته در اتاقم و باز کردم و ایلین و بیدار دیدم با دیدن من متعجب روی تخت نشست و گفت - چی شد نرفتی؟

کنارش نشستم و بدون حرف بغلش کردم سرش روی قلبم گذاشتم و گفتم خوب شد دردش بهونه بود...

نفس آسوده ای کشید و دستاش دوره تنم پیچید و من چقدر این دختر و دوست داشتم تمام زندگیم بود و اصلاً دلم نمی خواست لحظه‌ای آرامشش از بین بره اما گذشت ای پر از خطا و اشتباه من کاری کرده بود که این دختر تقریباً حتی یک روز خوش نبینه و من چقدر مدیونش بودم با این همه اتفاق هنوز عاشقانه کنار مونده بود روی سرش را بوسیدم و گفتم حتی وقتی برای ثانیه ازم دور میش دلتنگت میشم باور کن توی زندگیم هیچ کسی رو بندازه تو دوست نداشتم و عشقی که به تو دارم هیچ وقت توی هیچ برهه ای از زندگیم تجربه نکردم.

خیلی بهم قول بده هیچ وقت از من نمیگذری قول بده همیشه کنارم میمونی من واقعا می ترسم که تو بخوای منو تنها بزاری.

سرشو از روی سینم برداشت و به صورتم نگاه کرد و آرام ته ریشم و لمس کرد و گفت

_ مگه من میتونم؟

مگه من تا حالا تونستم از این به بعد هم بتونم؟

نمیدونی من چقدر تورو می خوام؟

اینو میدونی چقدر عاشقتم و نمیتونم از تو بگذرم...

لباشو بوسیدم و دوباره تنگ به آغوشش کشیدم من برای ادامه این زندگی به حضور این دختر نیاز داشتم.

مونس وارد اتاق که شد بل دیدن ما توی بغل هم خندون به سمتون دوید و چشمای خواب آلوده بازتر شد و خودشو بهمکن رسوند این بار سه نفری همدیگه رو به آغوش کشیدیم من تنها داشته‌ام زندگیم این دو نفر بودن

آیلین کنارم نشست بود و مونس روی پام موهای هر دو نفرشون و نوازش می کردم و اونا ریز می خندیدن و من چقدر خوشبختم از حضور این دونفر کنارم .

با دیدن کیمیا که با عصبانیت و ناراحتی از گوشه در به ما نگاه می کرد ...

بیخیال موهای دخترم رو بوسیدم دختر من مونسه من برای من کافی بود و نیازی به پسر نداشتم اما خانواده ای که نمیدونم این همه حرف و حدیث از کجا در می آوردند مجبورمون کرده بودند تا تن به این کار بدیم و بخوایم اینطور اذیت بشیم و عذاب بکشیم.

آیلین کمی از من فاصله گرفت و گفت من برم صبحانه آماده کنم که دور هم بخوریم...

دخترم همراهش رفت و من توی اتاق

تنها موندم و فکر کردم به خودم به زندگی به کیمیایی چطوری شده بود بلای جونم و من واقعا باورم نمیشد این دختر همون کیمیای چند سال پیش باشه

اون موقع ها خیلی معصوم و بی سر و صدا بود خجالتی بودم همیشه خدا حتی نگاه کردن به چشمای من شرم می کرد و الان اینقدر افسار پاره کرده بود و نمیشد حتی کنترلش کرد واقعا چی بهش گذشته بود که این شده بود درد عشق بود؟ اما عشق اینجوری نیست اگه آدم عاشق کسی باشه خوشبختیش برایش از همه چیز مهمتره اما اون خوشبختیه منو نمیخواست..

کیمیا که از غیبت آیلین استفاده کرده بود وارد اتاق شده در کمال ناباوری چندتا عکس کنارم روی تخت گذاشت و گفت

_ اینارو خوب تماشا کن تا دلت بخواد از اینا دارم برای خشکوندن ریشه عشق زنت بهت فکر کنم کافی باشه اینکه لخت تو بغل هم خوابیدیم مگه نه؟

نگاهم که به عکسا افتاد همه وجودم آتیش گرفت اگه اینارو آیلین میدیددیگه حرفامو باور نمی کرد و من تقاص کاری رو میدادم که نکردم سریع عکس ها را برداشتم و توی دستم مچاله کردم و گفتم

بس کن کیمیا چی میخوای از جونم لبخندی زد و گفت

_ من حرفامو قبلا بهت زدم یه کمی از تو رو می خوام توجهت علاقه ات عشقت میدونی وقتی صدای زنت تو این خونه میپیچه از عشق تو چه حسی دارم؟

احساس می کنم کسی داره کل وجودمو تکه میکنه قلبم از سینه در میاره و با خنجر پاره میکنه دلم میخواد منم عشق گذشته رک تجربه کنم

دلنتگتم و تنها دواي دلنتگیام توی دواي دلنتگیام شو تا من لب از لب باز نکنم و تا عمر دارم سکوت کنم...

نگاه عصبی‌مو و بهش دوخته بودم دیگه نمیشناختمش من دیگه این زن و نمی
شناخت به سمت در اشاره کردم گفتم

برو از اتاق بیرون کیمیا برو بیرون تا یه بلایی سر خودم نیآوردم با یه لبخند از اتاق
بیرون رفت .

من این بار دیگه واقعا داشتم به جنون میرسیدم

باید شاهین می اومد و باید هر چه زودتر این زن و جمع و جور میکرد دیگه من کاری
ازم بر نمی اومدم باید اون شانسی و برای آدم کردن استفاده میکرد با صدای آیلین
بی حال از اتاق بیرون رفتم و برای صبحانه پشت میز نشستیم کیمیا قبل از من اومده
بودم کنار مونی نشسته بود

آیلین کنارم نشست نگران دستش روی دستم گذاشت و پرسید

_ حالت خوبه عزیزم؟

نگاهش که می کردم دنیام رنگ می گرفت چطور می تونستم بهش بگم خوب نیستم
که اونم نگران بشه پس دستشو بالا آوردم و روش رو بوسه زدم و گفتم

من خوبم مگه میشه تو و دخترم کنارم باشین و من حالم خوب نباشه نگران نباش
عزیزم .

لبخنده پررنگی زد و من کمی آرامش گرفتم به خاطر آیلین و دخترم باید کاری
میکردم من نمیخواستم ایلین و این لبخندش از من دور بشه برای نگه داشتن آیلین
کنارم هر کاری میکردم

بعد از صبحانه رو به آیلین گفتم نظرت چیه بزنی بیرون دوتایی کمی بگردیم و خرید
کنیم؟

من که دلم برای چرخیدن با تو خیلی تنگ شده

در حالی که خوشحال شده بود خیلی راحت قبول کرد آماده شدیم مونس کنار کیمیا موند واقعاً آلان نمی تونستم با دخترم جایی برم دلم فقط ایلین و میخواست دلم میخواست با اون باشم خیلی باهوش وقت بگذروم میترسیدم خیلی میترسیدم که کیمیا کار احمقانه‌ای بکنه و من ایلین و از دست بدم.

راضی کردن ایلین برای نبردن مونس کمی سخت و دشوار بود اما بالاخره حرف شد جلوی من همیشه کوتاه می اومد.

از خونه بیرون زدیم من نگاه عصبی کیمیا رو دنبال خودمون حتی حس کردم سوار ماشین شدیم گفتم به نظرت اول بریم کجا؟ ایلین کمی فکر کردم با برقی که توی چشمش بود خیره شد بهم و گفت

دلم میخواد اول بریم شاهچراغ منو می بری اونجا؟

تا حالا نرفتم

چرا نمی بردمش بهترین پیشنهاد داده بود دست شو زیر دستم روی دنده گذاشتم و گفتم هرجایی که تو بگی میریم

ماشین رو روشن کردم و به سمت شاهچراغ حرکت کردیم میخواستیم یه روز پر از خاطره کنار ایلین بسازم میخواستیم یه تجربه شیرین داشته باشیم و کمی از فضای خفقان آور خونه به خاطر حضور کیمیا دور بشیم